

## حقیقت استعاذه

### از دیدگاه ابن عربی، ملاصدرا و امام خمینی (س)

علی ارشد ریاحی<sup>۱</sup>

فاطمه عابدینی<sup>۲</sup>

**چکیده:** استعاذه یا به عبارتی پناه بردن به قدرتی والاتر یکی از اذکار الهی است که انسان مؤمن هنگام احساس خطر از آن استفاده می‌کند. با بررسی آثار بزرگانی همچون ابن عربی، ملاصدرا و امام خمینی، مشاهده می‌شود که آنها هر کدام با توجه به مشرب خویش به تبیین این ذکر پرداخته‌اند: در آثار ابن عربی می‌توان مطالبی در مورد حقیقت استعاذه، مستعین، مستعاذبه و مستعاذ منه یافت، هر چند تحت این عناوین به بحث نپرداخته است. اما مطلبی مبنی بر مستعاذ لاجله در آثار وی یافت نمی‌شود. از نظر ملاصدرا بحث از استعاذه بر پنج رکن استوار است: استعاذه، مستعین، مستعاذبه، مستعاذ منه و ما يستعاذ لاجله. امام خمینی نیز ابتدا در مورد حقیقت استعاذه به توضیح می‌پردازد و سپس آن را مشتمل بر چهار رکن می‌داند (مستعین، مستعاذ منه، مستعاذ به و مستعاذ لاجله) می‌داند. ابن عربی و امام خمینی به استعاذه نگاه عرفانی دارند. در این بین ملاصدرا نگاه فلسفی-عقلانی به مسأله دارد و علی‌رغم تأثیرات زیادی که در سایر مسائل از ابن عربی پذیرفته، در بحث استعاذه کاملاً مستقل بحث کرده است. نظرات امام خمینی نیز در بخش‌هایی شبیه به آرای ابن عربی است (بخصوص در بحث مستعین و مستعاذبه) و در بخش‌هایی شبیه به ملاصدراست (خصوصاً در نامگذاری این عناوین و دسته‌بندی آنها و در بحث غایت استعاذه)، ولی با وجود این، دارای تفاوت‌های زیادی است که می‌توان آن را یک رأی مستقل در کنار آرای ابن عربی و ملاصدرا دانست.

**کلیدواژه‌ها:** استعاذه، ابن عربی، ملاصدرا، امام خمینی، مستعین

E-mail: arshad@Hr.ui.ac.ir

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

E-mail: m.sahrai12@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۳

پژوهشنامه متین/سال شانزدهم/شماره شصت و پنج/زمستان ۱۳۹۳/صص ۴۴-۲۳

## مقدمه

استعاذه در لغت به معنای ترس چیزی، به چیزی پناه بردن است. هر انسانی به فراخور نیاز خود و اینکه از چه امر مخوفی ترسیده است، به استعاذه می پردازد و به عبارتی به قدرتی برتر پناه می برد. استعاذه یکی از اذکار قرآن است و خداوند در جاهای مختلفی پیامبرش را به استعاذه امر می کند، به عنوان مثال خداوند فرموده است: «قُلْ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هُمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (مؤمنون: ۹۷) یا «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (فلق: ۱) و «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (ناس: ۱) و در جاهای مختلفی این ذکر را از زبان انبیاء بیان می کند به عنوان مثال از زبان حضرت نوح<sup>(ع)</sup> «قُلْ رَبِّ اِنِّیْ اَعُوذُ بِكَ...» (هود: ۴۷) و یا از زبان حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> «.. قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ...» (یوسف: ۲۳). علاوه بر اینکه مفسران در ضمن این آیات به تبیین استعاذه پرداخته اند، سایر اندیشمندان اعم از فلاسفه و عرفا نیز به آن پرداخته اند. ما در این نوشتار برآنیم که نظر ابن عربی و امام خمینی را که تبیین عرفانی از استعاذه ارائه می دهند و نظر ملاصدرا را که تبیین فلسفی از آن ارائه می دهد، مورد بررسی قرار دهیم.

از نظر ملاصدرا آنچه در بحث از استعاذه به مقاصد عقلی تعلق دارد، بر پنج رکن استوار است که عبارتند از استعاذه، مستعید، مستعاض به، مستعاض منه و مستعاض لاجله. امام خمینی نیز در بحث استعاذه با همین عناوین به بحث پرداخته است جز این که استعاذه را اصل و آن را مشتمل بر چهار رکن مستعید، مستعاض منه، مستعاض به و مستعاض لاجله قرار داده است. در آثار ابن عربی نیز مطالبی دال بر این عناوین وجود دارد، ولی تحت این عناوین به بحث پرداخته است. ما در این نوشتار (در نحوه بحث از این عناوین) چون نظر امام خمینی و ملاصدرا تفاوت چندانی با هم ندارند، نظر امام خمینی را برگزیده استعاذه را اصل و سایر موارد را ارکان آن قرار داده؛ پیرامون آن به بحث پرداخته ایم.

## ۱. حقیقت استعاذه

حقیقت استعاذه از دیدگاه ابن عربی: ابن عربی در فتوحات مکیه پیرامون استعاذه و مراتب آن از دیدگاه عارفان سخن به میان می آورد. وی هرچند به طور صریح بیان نکرده است، اما از سخنان ایشان برمی آید که حقیقت استعاذه با سه امر به وقوع می پیوندد: حال، علم و عمل. حالی که سبب می شود انسان به استعاذه پردازد و علم به حقیقت آنچه به آن پناه می برد و علم به حقیقت آنچه

باید به آن پناه ببرد و چون این علم حاصل شود بر حسب این علم، عمل استعاذه انجام می‌گیرد. وی می‌گوید: عارف زمانی که استعاذه می‌کند، در چند چیز می‌نگرد (نظر می‌کند): حالی که استعاذه را بر او واجب کرده است؛ در حقیقت آنچه به آن پناه می‌برد و در آنچه شایسته است به آن پناه ببرد و بر حسب این‌ها استعاذه می‌کند<sup>۱</sup>.

از نظر ابن عربی استعاذه مراحل دارد: استعاذه یا استعاذه توحید است یا غیر آن. استعاذه توحید زمانی است که فرد در حالش این مطلب غلبه کرده باشد که هر شیئی که از آن پناه می‌برد به دست مولایش است و هر آنچه به آن پناه می‌برد، نیز به دست مولایش است و خودش نیز بنده ای است محل دگرگونی و تغییر. پس از مولایش به مولایش پناه می‌برد و قول رسول اکرم (ص) «أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» نیز از این نوع استعاذه است. این استعاذه از روی اتحاد صورت می‌گیرد. استعاذه درجه پایین‌تری نیز دارد و آن استعاذه، آنجایی است که فرد از آنچه موافق نیست به آنچه موافق است - خواه فعل باشد خواه صفت - پناه می‌برد. این یک قضیه کلی است که خود بر دو گونه است: یا این که بنده از حظ و بهره خودش برای اقامه حرمت محبوب خارج می‌شود و برای الله است؛ مانند «أَعُوذُ بِرِضَاكَ عَنْ سَخَطِكَ» و یا این که در بهره و نصیب خودش است؛ مانند «أَعُوذُ بِمَعَاذِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ». این که کدام مرتبه بالاتر است، محل بحث و نزاع است<sup>۲</sup>.

آنچه از تعمق در آثار ابن عربی فهمیده می‌شود، این است که از نظر او این سه استعاذه، با توجه به سه مرتبه توحید وضع شده است، و به عبارت دیگر این سه نوع استعاذه اشاره به سه مرتبه توحید دارد. همچنان که توحید از نظر ابن عربی سه مرتبه دارد: توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی، استعاذه نیز یا استعاذه از فعلی است به فعل دیگر؛ مانند «أَعُوذُ بِمَعَاذِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ»

۱. «فالعارف إذا تعوذ ينظر في الحال الذي أوجب له التعوذ و ينظر في حقيقة ما يتعوذ به و ينظر في ما ينبغي أن يعاذ به فيتعوذ بحسب ذلك» (ابن عربی بی تا ج ۱: ۴۲۱).

۲. «فمن غلب عليه في حاله إن كل شيء يستعاذ منه ببسیده و أن كل ما يستعاذ به ببسیده و أنه في نفسه عبد محل التصريف و التقليل فعاذ من سیده بسیده و هو قوله صلى الله عليه و سلم و أعوذ بك منك و هذه استعاذة التوحيد فيستعيذ به من الاتحاد ... و من نزل عن هذه الدرجة في الاستعاذة استعاذ مما لا يلائم بما يلائم فعلا كان أو صفة هذه قضية كلية و الحال يعين التقاضيا و الحكم يكون بحسبها ورد في الخبر أعوذ برضاك من سخطك أي بما يرضيك مما يسخطك فقد خرج العبد هنا عن حظ نفسه بإقامة حرمة محبوبه فهذا لله ثم الذي لنفسه من هذا الباب قوله و بمعافاتك من عقوبتك فهذا في حظ نفسه و أي المرتبتين أعلى في ذلك نظر» (ابن عربی بی تا ج ۱: ۴۲۱).

یا استعاده از صفتی است به صفت دیگر؛ مانند «أَعُوذُ بِرِضَاكَ عَنِ سَخَطِكَ» یا استعاده از ذات است به ذات؛ مانند «أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» (ابن عربی ۱۴۲۲ ج ۱: ۸).

**حقیقت استعاده از دیدگاه ملاصدرا:** از دیدگاه ملاصدرا استعاده با سه چیز تمام می‌شود: علم، حال و عمل. مراد از علم؛ علم بنده است به خودش و عاجز بودنش از جلب منافع و دفع ضررهای دینی و دنیوی، و علم به اینکه خداوند قادر در جلب منافع و دفع ضررهاست و احدی غیر از او قادر بر آن نیست. و زمانی که این اعتقاد در قلب حاصل شود، در او حالتی به دست می‌آید که همان حالت انکسار و تواضع برای خداست، و از آن حالت به تضرع به خداوند و خضوع برای او تعبیر می‌شود. زمانی که آن حالت حاصل شود، صفتی در قلب حاصل می‌شود و صفتی در زبان. آن صفتی که در قلب حاصل می‌شود، آن است که بنده به خداوند پناهنده می‌شود و اما آن صفتی که در زبان حاصل می‌شود آن است که فرد خواستار این پناهندگی با زبان می‌شود که آن همان استعاده است و همان قول «أَعُوذُ بِاللَّهِ». از نظر ملاصدرا آنچه در استعاده مهم است، علم بنده به خود و پروردگارش است. تا زمانی که شخصی عزت ربوبیت و ذلت عبودیت را نشناسد، استعاده او به خداوند صحیح نیست (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۶۰).

**حقیقت استعاده از دیدگاه امام خمینی:** امام خمینی نیز در کتاب *آداب الصلاة*، حقیقت «استعاده» را اینگونه بیان می‌کند: «استعاده» حالت و کیفیت نفسانیه‌ای است که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی خداوند و ایمان به این مقام حاصل می‌شود؛ یعنی، فرد پس از آن که از طریق عقل و شواهد نقلی فهمید که استقلال تأثیر و بلکه اصل تأثیر، منحصر در ذات مقدس الهی است و دیگر موجودات در آن شرکت ندارند، باید قلب را از آن آگاه کند و چون قلب به این حقیقت ایمان آورد، در آن حالت انقطاع و التجائی حاصل می‌شود، و چون شیطان را قاطع طریق انسانیت و دشمن قوی خود می‌یابد، حالت اضطرابی حاصل می‌شود و این حالت قلبی حقیقت استعاده است. چون زبان ترجمان قلب است، آن حالت قلبیه را با کمال اضطراب و احتیاج به زبان می‌آورد و «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» را از روی حقیقت می‌گوید (امام خمینی ۱۳۷۰: ۲۲۷). ایشان در جایی دیگر استعاده را به ترک غیر حق و فرار از سلطنت شیطانیه تعریف می‌کند (امام خمینی ۱۳۷۵: ۸۲) و در جای دیگر حقیقت استعاده را پناه بردن از شیطان و تصرفات آن و مظاهر آن به مقام اسم الله الجامع که ربّ انسان کامل است، می‌داند (امام خمینی ۱۳۸۳: ۸۴-۸۳).

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: از نظر هر سه اندیشمند، استعاذه با سه عامل حال، علم و عمل به وقوع می‌پیوندد، جز اینکه استعاذه از نظر ابن عربی تنها استعاذه سالکی است که در مراحل توحید قدم برمی‌دارد و در هر مرحله از توحید اعم از افعالی، صفاتی و ذاتی دارای استعاذه‌ای خاص است، اما استعاذه از دیدگاه ملاصدرا یک امر عام است که متعلق آن هر چیزی می‌تواند باشد و از تعاریف امام خمینی در مورد حقیقت استعاذه برمی‌آید که وی برخلاف ملاصدرا که استعاذه را امری عام دانسته است، حقیقت استعاذه را تنها استعاذه از شیطان می‌داند. آنچه در این بخش مشهود است این است که هر سه اندیشمند این امر نقلی را به عنوان مسأله گرفته و به تبیین حقیقت آن بر طبق مشرب خویش، پرداخته‌اند. در توضیحات ابن عربی مشاهده می‌شود که وی هر چند تحت عنوان استعاذه از دیدگاه «عارفان» به تبیین حقیقت استعاذه پرداخته است اما در مقام تبیین حقیقت استعاذه فاصله چندانی از نقل نگرفته است و در بیان مراحل استعاذه دعای حضرت رسول (ص) را اساس کار خویش قرار داده است. اما ملاصدرا و امام خمینی اگر چه اصل مسأله را از نقل گرفته‌اند اما در مقام تبیین از نقل استفاده نکرده‌اند جز این که به نظر می‌رسد بسته به اینکه ذکر استعاذه را چه ذکری می‌دانند در تبیین آنها از استعاذه تأثیر داشته است؛ زیرا ملاصدرا که استعاذه را امری عام معرفی می‌کند از استعاذه به ذکر «أعوذ بالله» اکتفا کرده است و امام خمینی که استعاذه را تنها استعاذه از شیطان معرفی می‌کند ذکر استعاذه را «أعوذ بالله من الشیطان رجیم» بیان می‌کند.

بعد از اینکه حقیقت استعاذه روشن شد، لازم است به ارکان استعاذه پرداخته شود، که چهار رکن است: اول، مستعیذ (پناه برنده). دوم، مستعاذ منه (آنچه فرد از آن پناه می‌برد). سوم، مستعاذ به (آنچه فرد به آن پناه می‌برد). چهارم، مستعاذ لأجله (غایت استعاذه).

## ۲. مستعیذ

آنکه استعاذه می‌کند کیست یا اینکه چیست؟ آیا استعاذه مربوط به عالم طبیعت است و یا اینکه در عالم امر نیز موجوداتی هستند که استعاذه می‌کنند؟ در عالم طبیعت آیا مربوط به کل انسان‌ها می‌شود و یا اینکه اولیاء و انبیاء از آن مبری هستند؟ آنچه در آیات و روایات آمده است، این است که هر انسانی باید به درگاه خداوند استعاذه داشته باشد. از جمله چنانکه قبلاً گذشت، خداوند بارها پیامبرش را به استعاذه امر می‌کند. همچنین قرآن زمانی که از پیامبرانش حکایت می‌کند، بیان

می‌کند که کلمه استعاذه بر زبان آنها جاری شده است. این آیات بر این مطلب دلالت می‌کنند که انبیاء و اولیاء نیز استعاذه می‌کردند.

**دیدگاه ابن عربی:** ابن عربی که استعاذه را از نظر عارفین مطرح کرده است، مستعید را همان شخص عارف یا به عبارتی سالک الی الله می‌داند. انسان سالک الی الله از ابتدای سلوک مستعید است و از مقام افعال به مقام صفات و از مقام صفات به مقام ذات و در مقام ذات به مرتبه فنا و بعد از مرتبه فنا به مرتبه «بقا بعد از فنا» می‌رسد. در این مرحله است که خداوند معبود دائمی او و استعاذه تمام می‌شود. بنابراین از دیدگاه ابن عربی تنها انسان سالک است که مستعید است (ابن عربی ۱۴۲۲: ۴۷۰-۴۷۲).

**دیدگاه ملاصدرا:** از نظر ملاصدرا، آن که مستعید است، همان نفس انسان جزئی است؛ زیرا نفس جزئی از آن جهت که همراه اشیاء جسمانی است، شریایی در این عالم عارض آن می‌شود و از جهت این شرور است که پناه می‌برد. ولی عالم امر الهی و کلمات تأمات الهی که از هر وجهی از شر و آفات مبری هستند، به استعاذه نیازی ندارند. همچنین نفس ناطقه انسان که معقولات را تعقل می‌کند و به ذات مرتبط به ریش برگشته است، نیازی به استعاذه ندارد، زیرا هر امری که به ذاتش برمی‌گردد، امر روحانی عقلی است و هر امر عقلی موجود در عالم امر و قضاء و مجرد از عالم خلق است و هر آنچه این چنین باشد، شیء مزاحمی ندارد و هیچ ضدی ندارد که در برخورد با او باشد و بر تمام‌ترین کمالی که ملائم با طبعش است، می‌باشد. بنابراین نیازی به استعاذه و پناهندگی ندارد (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۷۱).

**دیدگاه امام خمینی:** از نظر امام خمینی مستعید همان حقیقت انسان است از منزل اول سلوک الی الله تا نهایت این سلوک یعنی مرحله فناى ذاتی. زمانی که فنا تمام شود، شیطان از بین می‌رود و استعاذه تمام می‌شود. به عبارتی تا زمانی که انسان درگیر نفس و طبیعت است و وارد سلوک الی الله نشده است و در تحت سلطنت شیطان قرار دارد، به حقیقت استعاذه وارد نشده است و چون به سیر و سلوک الی الله وارد شود و سفر روحانی را شروع نماید، تا در سیر و سلوک است آنچه مانع از این سفر و خار طریق است، شیطان اوست، خواه از قوای روحانی شیطانی باشد و یا از جنّ و انس، زیرا که جنّ و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوک الی الله باشند، به دستگیری شیطان و تصرف آن می‌باشد. استعاذه در این مرحله اتفاق می‌افتد.

بنابراین از نظر امام خمینی انسان قبل از شروع به سلوک و سیر إلى الله مستعید نیست، و پس از آنکه سیر تمام شود و آثار عبودیت به هیچ وجه باقی نماند و به فنای ذاتی مطلق نائل گردد، از استعاذه و مستعاذ منه و مستعید اثری باقی نخواهد ماند و جز حق و سلطنت الهی در قلب عارف چیزی نخواهد بود، و از قلب خود و خود نیز خبری نخواهد داشت و حتی «اعوذ بک منک» در این مقام نیست. و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ دهد، باز استعاذه را حقیقتی باشد، لکن نه چون استعاذه‌ای که سالک داراست، و برای همین به حضرت رسول ختمی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نیز امر به استعاذه شده است، چنانچه خدای تعالی فرماید: «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَ قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (امام خمینی ۱۳۷۰: ۲۲۹-۲۲۸).

بر اساس آنچه گفته شد، در بحث مستعید، از نظر هر سه اندیشمند، آنکه مستعید است همان انسان است جز اینکه از نظر ابن عربی و امام خمینی مستعید همان انسان سالک إلى الله است و زمانی که انسان از مرتبه فنا بگذرد استعاذه تمام می‌شود و از نظر ملاصدرا زمانی که نفس انسانی به درجه‌ای برسد که بتواند معقولات را تعقل کند و به ریش برگشت نماید در این مرحله چون از موجودات عالم امر به حساب می‌آید، دیگر مستعید نیست.

### ۳. مستعاذ منه

در این رکن بحث بر سر این است که انسان در استعاذه از چه چیزی پناه می‌برد. آیا انسان در استعاذه صرفاً از شیطان پناه می‌برد یا اینکه امور دیگری نیز وجود دارد که انسان از آن باید به قدرتی بالاتر پناه ببرد. در این زمینه ابن عربی و ملاصدرا و امام خمینی نظرات متفاوتی را ارائه داده‌اند:

**دیدگاه ابن عربی:** از نظر ابن عربی که به وحدت وجود اعتقاد دارد، مستعاذ منه را چنان که بعضی از شارحین آثارش اشاره کرده‌اند، می‌توان این گونه توضیح داد که اگر در نظر داشته باشیم که بر اساس وحدت وجود عالم صورت حقی است که در اسماء و صفاتش متجلی شده است و آنچه عادتاً شرّ نامیده می‌شود آیینۀ بعضی از اسماء خداوند است و آنچه عادتاً خیر نامیده می‌شود آیینۀ بعضی اسماء دیگر خداوند است، لازم می‌آید که بگوییم استعاذه به حق از هر چیزی تنها استعاذه به خداوند از خداوند است، یا استعاذه به بعضی اسماء از بعضی اسماء دیگر است. و روی همین اصل «اعوذ بالله من الشیطان رجیم» را معنی می‌کند به اینکه پناه می‌برم به اسم هادی خداوند

از اسم مصل (گمراه کننده) خداوند. و به همین ترتیب «اعوذ بک منک» و مانند آن تفسیر شود (ابن عربی ۱۹۴۶ ج ۲: ۱۲۷). بنابراین، حقیقت مستعاضه اسماء الهی است و در این عالم خلق موجوداتی که شر هستند آینه آن اسماء هستند. حال این آینه‌ها گوناگونند، یا شیاطین جن و انس هستند و یا قوای انسانی (اعم از وهم، خیال، غضب و شهوت و...) خود ابن عربی نیز به این مسأله اشاره می‌کند. او می‌گوید: خداوند شاهد از شاهد و مشهود از مشهود است. پس عالم صورت حق و او روح مدبر عالم است. پس عالم انسان کبیر است. پس اگر به وجه اطلاق و جمعیت نظر کردی از او به او پناه ببر<sup>۱</sup> (ابن عربی ۱۹۴۶ ج ۱: ۱۱۱). چنان که رسول الله (ص) فرمود: «أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ».

**دیدگاه ملاصدرا:** از نظر ملاصدرا چون در عالم امر الهی هیچ گونه شری وجود ندارد، چیزهایی که باید از آنها پناه ببریم، ذات‌هایی است که دارای شرور لازم یا عارض در عالم خلق و تقدیرند. اینها یا از اشیاء مضر داخل در باطن انسانند؛ مانند قوای مدرکه و محرکه که رئیسش قوه وهمیه است که مطیع اغوای شیطان و وسوسه‌های باطلش است، یا از اشیاء مضر خارج از انسانند؛ خواه انسان باشد مانند دشمنان دینی یا دنیوی و خواه حیوان باشد مانند وحوش و درندگان مودی از قبیل مار و عقرب و خواه گیاه باشد مانند سم‌های مهلک و ادویه‌های مضر، خواه جماد باشد مانند شمشیر، تیر و چاقو و غیر اینها. این موجودات هر چند دارای خیرات زیادی هستند، اما در بعضی از اوقات دارای شرند، برای همین بر انسان واجب است که از همه آنها پناه ببرد (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۷۲). ملاصدرا برای تأیید نظرش دو دلیل نقلی ذکر می‌کند: یکی از آنها دعایی است از پیامبر اکرم (ص) که ایشان در آن از جمیع شرور پناه جسته‌اند و دلیل نقلی دیگر را به این صورت بیان می‌کند: آنچه دلالت می‌کند بر اینکه بر انسان واجب است از همه شرور واقع در عالم خلق به خدا پناه ببرد، این است که خداوند در دو سوره معوذتین به استعاذه از جمیع آنها امر فرموده است و در این دو سوره خداوند به نحو اجمال و تفصیل به کل این شرور اشاره می‌کند.

نکته مهم در این بخش این است که از نظر صدرا این شرور مراتبشان در شریّت متفاوت است و هر چه شریّتش بیشتر باشد، واجب است که استعاذه از آن نیز بیشتر باشد. این نکته نیز معلوم است که شرور آخرت شدیدتر است از شرور عالم دنیا، بلکه هیچ نسبتی بین این دو نوع شرور نیست،

۱. فیه منه إن نظرت بوجه تعودی بوجه را اکثر شارحین *فصوص الحکم* وجه اطلاق، جمعیت و وحدت ترجمه کرده‌اند (قیصری ۱۳۷۵: ۷۳۵؛ حسن زاده آملی ۱۳۷۸: ۲۷۵؛ جامی ۱۴۲۵: ۲۵۹؛ خوارزمی ۱۳۷۹: ۵۴۸؛ بالی زاده حنفی ۱۴۲۲: ۱۴۶).



همچنان که هیچ نسبتی بین خیرات عالم دنیا و آخرت نیست؛ زیرا بقای آخرت نامتناهی است، لذا باید استعاذه به خداوند از آنچه در عالم آخرت ضرر می‌زند، شدیدتر باشد از استعاذه به خداوند برای آنچه در عالم دنیا ضرر می‌زند. بزرگ‌ترین اموری که به جوهر نفس آدمی به حسب نशाه اخروی ضرر می‌زند، امور داخل در وجود انسان است که همان قوای حیوانی مدرکه و محرکه‌اند؛ زیرا این قوا اگر به ریاضت دینی و آداب عقلی تأدیب نشوند، از اولیاء طاغوت و جنود شیطان محسوب می‌شوند، زیرا این قوا طبعاً بر افعال و اعمالی هستند که انسان را از دار کرامت و محل قرب دور می‌نماید و انسان به ناچار دعوت شیطان را اجابت می‌کند. خود شیطان هم که مبدأ شریّت این قوای نفسانی و حیوانی است شریّت آن مانند شریّت قواست، لذا باید استعاذه از شیطان و قوا شدیدترین استعاذه‌ها باشد (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۷۷-۳۷۳).

**دیدگاه امام خمینی:** از نظر امام خمینی آنچه باید از آن به خداوند پناه برد، تنها شیطان است؛ زیرا از نظر ایشان تنها شیطان است که به واسطه دام‌های گوناگون، انسان را از وصول به مقصد و حصول مقصود باز می‌دارد. در مورد اینکه حقیقت این شیطان چیست، ایشان بیان می‌دارد که عده‌ای از اهل معرفت اعتقاد دارند که شیطان عبارت است از جمیع عالم از جهت غیریت، در حالی که این گونه نیست؛ زیرا جنبه غیریت که عبارت است از یک صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیت، از دام‌های شیطان است که انسان را به آن سرگرم می‌کند. خود ابلیس حقیقتی است که دارای تجرد مثالی و حقیقت ابلیسیه کلیه است که سرکرده تمام ابلیس‌هاست. و هم [ابلیس] الکل است، چنانکه حقیقت عقلیه مجردة کلیه، که آدم اول است، عقل الکل است؛ و واهمه‌های جزئیة ملکیه از مظاهر و شئون ابلیس است، چنانچه عقول جزئیة از شئون و مظاهر عقل کلی است. خلاصه، آنچه در این سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد، آن، شیطان یا مظاهر آن می‌باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است. و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن حجاب روی جانان شود، چه از عالم دنیا باشد؛ چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و غیر آن و چه از عوالم غیب تجردی و مثالی باشد؛ چون بهشت و جهنم و علم متعلق به آن و حتی علوم عقلیه برهانی که راجع به توحید و تقدیس حق است تمام آنها از دام‌های ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت با او باز می‌دارد و به آنها سرگرم می‌کند. حتی سرگرمی به مقامات معنوی و وقوف به مدارج روحانی، که ظاهرش وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف

در صراط حق است - که جسر روحانی جهنم فراق و بعد است و به جنت لقاء منتهی شود، و این جسر، مخصوص به یک طائفه اندک از اهل معرفت و اصحاب قلوب است - از دام‌های بزرگ شیطان است که باید از آن به ذات مقدس حق جلّ شأنه پناه برد.

بنابراین از نظر امام خمینی آنچه تو را از حق باز دارد و از جمال جمیل محبوب جلّ جلاله محجوب کند شیطان توست، چه در صورت انسان باشد یا جن. و آنچه به آن وسیله تو را از این مقصد و مقصود بازدارند دام‌های شیطانی است، چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر اینها. و اینها عبارت از دنیای مذمومه است؛ و به عبارت دیگر، تعلق قلب به غیر حق دنیای اوست و آن مذموم و دام شیطان است و باید از آن استعاده کرد (امام خمینی ۱۳۷۰: ۲۳۱-۲۳۰).

از آنچه گذشت، معلوم شد که از نظر ابن عربی که قائل به وحدت وجود است و می‌گوید: تمام عالم جلوه‌های اسماء الهی است، حقیقت استعاده، استعاده از اسماء الهی است. از نظر ملاصدرا هر یک از شرور عالم خود دارای حقیقتی است و انسان از شر همه این شرور به استعاده می‌پردازد. از دیدگاه امام خمینی تنها یک چیز است که مستعاضه است و آن شیطان است. سایر شرور دام‌های شیطان است بنابراین تنها استعاده باید از شر شیطان باشد. همانطور که ملاحظه می‌شود ملاصدرا چنان که شیوه وی بر آن است که مبحثی عقلی را ذکر می‌کند و آن را مؤید به مباحث نقلی می‌کند اینجا نیز این شیوه را دنبال کرده است و اگر چه به نحو «عقلی» پیرامون «مستعاضه منته» به بحث پرداخته است اما آن را به دعایی از پیامبر (ص) و استعاضاتی که در سوره ناس و فلق آمده است «مؤید» کرده است. و نیز تلقی ملاصدرا و امام خمینی پیرامون ذکر استعاده که از نظر ملاصدرا ذکر عام و از نظر امام خمینی ذکر خاص یعنی «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» است در بیان عقلی - عرفانی آنها از مستعاضه نیز تأثیر گذاشته است؛ ملاصدرا مستعاضه را تمام موجودات شرور عالم دنیا و آخرت و امام خمینی مستعاضه را تنها شیطان معرفی می‌کند. اما آنچه از ظاهر آیات و روایات برمی‌آید و ملاصدرا نیز به آنها استناد می‌کند این است که مستعاضه تمام موجودات شرور عالم دنیا و آخرت است.

#### ۴. مستعاض به

در این رکن از استعاضه به این پرداخته می‌شود که به چه چیزی شایسته است پناه برده شود. عباراتی که در آیات و روایات در این زمینه دیده می‌شود، مختلف است؛ از جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ» و «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَاتِ» و «أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» و «أَعُوذُ بِكَ وَ...» . حال باید دید از دیدگاه این سه اندیشمند به چه چیزی باید پناه برد.

**دیدگاه ابن عربی:** از نظر ابن عربی استعاضه هر مستعید به پروردگارش از شرفی‌ای، این است که به اسم مخصوص به آن شیء پناه ببرد؛ به عنوان مثال، زمانی که مریض به ربّش پناه می‌برد، در واقع او به اسم شافی پناه می‌برد و زمانی که جاهل به خاطر جهلش استعاضه می‌کند، در واقع از جهلش به اسم علیم پناه می‌برد (ابن عربی ۱۴۲۲ ج ۲: ۴۷۰).

از دیدگاه ابن عربی استعاضه کسی که از مقام افعال ترقی کرده و به مقام صفات رسیده است، در ابتدا استعاضه به صفات است و بعد از استعاضه به صفات، استعاضه به ذات آغاز می‌شود و برای همین خداوند سوره فلق را قبل از سوره ناس آورده است؛ زیرا در سوره فلق، آیه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» یعنی پناه می‌برم به اسم هادی خداوند. پناه می‌برم به او با اتصاف به او و اتصال به روح القدس در حضرت اسمائیه، زیرا فلق همان نور صبح و مقدم بر طلوع خورشید است؛ یعنی، به ربّ نور صبح تجلی صفات که مقدم بر طلوع نور ذات است، پناه می‌برم و ربّ نور صبح صفات همان اسم هادی است. بعد از استعاضه به صفات، فرد وارد استعاضه به ذات می‌شود، همچنان که در سوره ناس آمده است. استعاضه به ذات خود نیز مراتب دارد: در ابتدا استعاضه به «رَبِّ النَّاسِ» واقع می‌شود. «رَبِّ النَّاسِ» همان ذات است یا جمیع صفات، برای اینکه انسان همان کون جامعی است که همه مراتب وجود را در بر دارد. بنابراین، ربّش که کمالش را بدان افاضه می‌کند، همان ذات به اعتبار جمیع اسمائش به حسب آغاز است که از آن به الله تعبیر می‌شود. سپس «مَلِكِ النَّاسِ» را عطف بیان برای «رَبِّ النَّاسِ» قرار داد، زیرا ملک همان کسی است که امورشان را به اعتبار حال فنائشان در او، مالک است. سپس «إِلَهِ النَّاسِ» را به «مَلِكِ النَّاسِ» عطف کرد، برای بیان حال بقائشان بعد از فنا؛ زیرا اله همان معبود مطلق است و آن همان ذات با جمیع صفاتش به اعتبار نهایت است. پس پناه می‌برند به جناب مطلقش و در آن فانی می‌شوند پس ملک بودنش آشکار می‌شود و سپس آن را به وجود برای مقام عبودیت برمی‌گرداند (ابن عربی ۱۴۲۲: ۴۷۲-۴۷۰).

**دیدگاه ملاصدرا:** همان‌طور که گفته شد، استعاذات متداول در روایات «أَعُوذُ بِاللَّهِ» و «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ» است. ملاصدرا نیز در این رکن از استعاذه به تبیین این می‌پردازد که کلمات الله التامات چه هستند و چرا باید استعاذه به الله و کلمات الله التامات باشد. وی در اکثر آثارش به توضیح کلمه‌های تام پرداخته است، از جمله در *اسرار الآیات* در مورد آنها می‌گوید: بین خداوند و عالم، روابط و واسطه‌های نوری قرار دارد که بالاتر از مخلوقات و پایین‌تر از خالقند و مانند تابش‌های خورشید، حایلی بین ذات نورانی و اشیای نورانی شده به آن نور قرار دارند، از این رو کلمات اشاره دارد به اشخاص نوری که توسط آنها فیض وجود به اجسام و جسمانیات می‌رسد. این وسایط، هویتی وجودی و حقایقی بسیط هستند که از مواد جسمی مجرد و از عالم زمان و مکان برترند. از آنجا که هر مجرد روحانی وجودش عین علم و ادراک است، آنها نیز وجودشان عین علم و ادراک است. آنها عقل‌های قدسی و ارواحی عالی‌اند، و از این جهت به آنها تامات گفته می‌شود که تمام کمالات آنان بالفعل است و هیچ آمیختگی با قوه و استعداد ندارند و نیز کمالی که باید آن را انتظار کشند و حالاتی که باید بعداً به دست آورند، در آنها نیست. از آنها به عالم امر تعبیر شده است، چنان که عالم اجسام و آنچه را با اجسام است عالم خلق گویند. پس تمام آنچه در عالم اجسام است از خداوند به واسطه آنها صادر می‌شود. گاهی از آنها به «قول» خداوند تعبیر می‌شود و گاهی از حیث اینکه به واسطه آنها حقایق از جانب خداوند اعلام می‌شود، به آنها «کلمات» گفته می‌شود و از حیث اینکه به واسطه آنها وجود هر یک از کائنات در وقتش واجب می‌شود، به آنها «امر الهی» و «فضای حتمی الهی» می‌گویند، و از آن جهت که حیات موجودات به واسطه آنهاست، به آنها «روح» گفته می‌شود و آنها در ذات یکی‌اند و به تعدد انواع آثارشان متعدد می‌شوند (ملاصدرا ۱۳۶۰: ۷۵-۷۴).

بنابراین از نظر ملاصدرا کلمات التامات همان عقول هستند. او دلیل بر این مطلب را چنین بیان می‌کند: موجود یا ناقص است یا مستکفی و یا تام و یا فوق تمام. ناقص مانند اجسام و آنچه حال در اجسام است. مستکفی مانند نفوس فلکی و نفوس انبیاء، مادامی که در این عالم هستند، از آن جهت که در کمالشان به سببی خارج از مقوم ذاتشان نیاز ندارد. تام مانند عقول مفارق، از آن جهت که کمال بالقوه ندارند و تمامیت هر کدام همراه آن است و غایتش از آن جدا نمی‌شود. فوق تمام و غایت‌الغایات هم خداوند است. از آن جایی که در «اعوذ بکلمات التامات» کلمه به تامات متصف شده است، فهمیده می‌شود که منظور همان عقول است (ملاصدرا ۱۳۶۳: ۴۵۷-۴۵۶).

از نظر ملاصدرا استعاذه از بدی‌ها به این دلیل به کلمات الله واقع شده است که آنها از عالم امر الهی‌اند که تماماً خیر و نیکویی است و هرگز شر و بدی در آن راه ندارد. اما هر چه در عالم خلق است (از اجسام و عوارض لازم اجسام و عوارض مفارق اجسام)، مملو از شر، بدی‌ها، کمی‌ها و آفات است (ملاصدرا ۱۳۶۰: ۷۴). استعاذه به کلمات الله، همان استعاذه به خداوند و استعانت از اوست و نه استعاذه به غیر او، زیرا جسمانیات حدودشان تدریجی است، اما ابداعیات حدودشان دفعی است، مانند حرف که دفعتاً ایجاد می‌شود و تماشش مانند آغازش است، لذا به جهت این مشابهت، ابداعیات کلمه نامیده شده و به تامه موصوف شده‌اند و از طرفی کلام امری خارج از ذات متکلم نیست، هر چند امکان دارد چیزی غیر از متکلم اعتبار شود. کلمات الله هم همین‌طورند. از حیث اینکه کلمات الله‌اند، حجاب‌های صمدیت خداوندند. آنها از جمله عالم و ماسوی نیستند، زیرا به این اعتبار نابودی، امکان، حدوث و تعدد بر آنها عارض نمی‌شود. پس استعاذه به آنها نیکوست، اما به اعتبار آثار مختلف و اجرام و نفوس متکثر و صور نوعی برای انواع جسمانی که از آنها صادر می‌شود، آنها امور متکثرند و به این اعتبار از جمله عالم و حادث و متغیر می‌باشند. استعاذه به آنها زمانی شایسته است، که از این حیث باشد که آنها کلمات الله و اوامر اویند و استعاذه به آنها از این جهت، استعاذه به خداوند است، نه استعاذه به غیر او. اما اگر استعاذه به آنها از این حیث باشد که آنها موجودات جوهری موجود به امکان فقری هستند، استعانت از غیر است و استعانت از غیر ذلت است (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۶۷).

از نظر ملاصدرا تا زمانی که بنده هنوز به مقام خلوص بندگی و مقام رجوع تام نرسیده و در نظرش توجه به غیرالله باقی مانده است، او هنوز خودش را می‌خواهد و منفعت خودش را قصد می‌کند و استعاذه به کلمات الله التامات از حیث این که موجودات متغایر با ذات پروردگار هستند، شایسته و ملائم اوست. اما اگر در بحر توحید غوطه ور شده باشد و بگونه‌ای باشد که غیر از خداوند را در وجود نبیند، تنها به خدا پناه می‌برد و می‌گوید «أَعُوذُ بِاللَّهِ وَ أَعُوذُ مِنَ اللَّهِ بِاللَّهِ» همان‌طور که رسول اکرم (ص) گفت «أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ». در این مقام هم، در قلب بنده هنوز اشتغال به غیر خداوند باقی است و مقام انبیاء و اولیاء اجلّ از این مقام است، لذا این استعاذه و دعا و مناجاتی که بر زبانشان جاری شده است، یا برای تعلیم امت بوده است و یا هنگام نزولشان احیاناً به مقام بشریت و مباشرت با خلق (مادامی که در این حیات دنیایی بودند)، واقع شده است، زیرا مرتبه آنها بالاتر است از اینکه به مناجات و استعاذه به خداوند از شدائد پردازند، زیرا کسی که در این مرتبه

است، طلب راحتی و دفع اذیت از خودش می‌کند، پس او هنوز اسیر هوی است و در طلب آنچه برای نفسش بهتر است و یا به سبب خوف یا به سبب امیدی که از او سلب شده است، نشسته است. اینها همه اشتغال به غیر خداست. زمانی که عبد از این مقام ترقی کند و از خودش فانی شود و همچنین از فناء از نفسش نیز فانی شود، پس در اینجا از مقام استعاده ترقی می‌کند و مستغرق در نور بسم الله می‌شود. همان‌طور که رسول الله (ص) در سجودش گفت «اعوذ بک منک». سپس از این مقام ترقی کرد و فرمود: «أنت کما اثبتت علی نفسک» (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۶۹) در جای دیگر ملاصدرا سه استعاده‌ای که بر زبان پیامبر اکرم (ص) جاری شده است را بیان کرده، اشاره می‌کند که بعد از اینکه پیامبر اکرم (ص) مراحل کون را پیمود و سیرش الی الله تمام شد، شروع می‌کند به سیر فی الله و در سجودش می‌فرماید: «اعوذ بعفوک من عقابک و أعوذ برضاک من سخطک و أعوذ بک منک». اولی به توحید افعالی اشاره دارد و دومی به توحید صفاتی و سومی به توحید ذاتی (ملاصدرا ۱۳۶۳: ۴۶۱).

**دیدگاه امام خمینی:** از نظر امام خمینی چون حقیقت استعاده در سالک الی الله متحقق است، یعنی استعاده به سالک در مراتب سلوک اختصاص دارد، به حسب مقامات و مراتب سالکان، حقیقت استعاده، مستعید، مستعاضه و مستعاضه تفاوت می‌کند. از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب، چنان که در سوره ناس اشاره شده است، سالک به مقام ربوبیت پناه می‌برد؛ یعنی، مستعاضه به، مقام ربوبیت پروردگار است. این ربوبیت می‌تواند ربوبیت فعلیه باشد که با «اعوذ بکلمات الله التامات» مطابق می‌باشد. در مورد اینکه کلمات التامات چیست، وی اشاره می‌کند که عوالم وجود و پهنه هستی (چه غیب و چه شهود) به مثابه کتاب، آیات، کلام و کلمات هستند؛ یعنی، دارای باب‌های مرتب و فصول جداگانه‌اند و نیز خاتمه‌هایی که کتاب به آن پایان می‌یابد. هر سرآغازی نیز برای خود باب‌هایی دارد و هر بابی دارای فصولی و هر فصلی دارای آیاتی است. هر آیه‌ای را کلماتی و هر کلمه‌ای را حروفی و هر حرفی را رُزُر (صورت لفظی) و بیناتی (صورت باطنی) است. فاتحه و سرآغاز کتاب تکوینی الهی که خداوند متعال با قدرت کامله‌اش آن را نگاهشته و تمام کتاب به وجود جمعی الهی در آن وجود گرد آمده و از کثرت، دور و از زشتی و کدورت، پالوده است، از جهتی، عبارت است از عالم عقول مجرد و روحانیان ملائک و تعین اول مشیت، و از جهت دیگر، عبارت است از خود مشیت که کلید غیب وجود است. می‌دانیم که میان ابتدا و انتهای کتاب سوره‌ها، آیه‌ها، باب‌ها و فصل‌هایی قرار دارد. در نتیجه، اگر وجود مطلق و کتاب

تألیف شده حضرت اله را، که به وسیله مراتب و منازلش به نظم کشیده شده است، همچون کتاب واحدی به حساب آوریم، هر یک از عوالم کلیه، باب و جزئی از ابواب و اجزاء آن و هر یک از عوالم جزئیة سوره‌ای و فصلی از آن خواهند بود. همچنین، هر مرتبه‌ای از مراتب یک عالم یا هر جزء از اجزای آن، آیه و کلمه‌ای به شمار خواهد آمد. اما اگر سلسله وجود را کتاب‌های متعدد و تألیفات متکثر فرض کنیم، ناگزیر هر عالم کتاب مستقلی خواهد بود که به اعتبار مراتب، انواع و افراد باب‌ها، آیه‌ها و کلمه‌هایی دارد. اما اگر بین این دو اعتبار جمع کنیم، وجود مطلق کتابی خواهد بود که دارای مجلّدات متعدد است و هر مجلّد دارای باب‌ها، فصل‌ها، آیات و علائم روشنی است. این که منظور از تأمّات که به عنوان صفت برای کلمات آمده است، چیست، امام خمینی اشاره می‌کند که تمام بودن هر چیز متناسب با خود آن است؛ مثلاً، تمام بودن علم به این است که حقایق را به طور تامّ کشف کند، آن گونه که دیگر جهل و حجابی با آن نیامیزد. تمام بودن نور نیز به آن است که از تاریکی و کدورت پالوده باشد. به عبارت دیگر، تمامیت یک شیء خلوص آن از چیزهایی است که مقابل و مخالف آن است و صرافت و خلوصش در شئون و جهانی که به آن و کمالاتش مربوط می‌شود. حال، با این ملاک، منظور از تمام بودن کلمه و کلام وضوحشان در دلالت و عدم اجمال و مشابهتشان [با کلام یا کلمه دیگر] و بالاخره، خالص بودنشان از چیزهایی است که از جنس آنها نیستند. نتیجه آنکه کلمات موجود در این کتاب الهی برخی تامّ و برخی ناقص و بعضی ناقص و بعضی انقض‌اند. البته، سبب تمام یا ناقص بودنشان آئینه بودن آنها برای عالم غیب الهی و سرّ مکنون و کنز مخفی است. هر چیزی که تجلی حق در آئینه ذاتش کامل تر باشد، دلالتش بر عالم غیب بیشتر است. در نتیجه، عالم‌های عقول مجرد و نفوس اسپهبدیه که از ظلمت ماده دور و از کدورت هیولا پاک و از غبار تعین ماهیت برکنارند، کلمات تامّه الهی‌اند. با این حال، چون هر یک مظهر یک صفت یا اسم الهی‌اند، ناقص‌اند. اما انسان کامل، چون هستی (کون) جامع و آئینه تام همه اسماء و صفات الهی است، تام‌ترین کلمات الهی نیز هست؛ بلکه انسان کامل همان کتاب الهی است که همه کتب الهی در آن جمع است (امام خمینی ۱۴۱۶: ۵۴-۵۱).

بنابراین از منظر امام خمینی مصداق کلمات التامّات خداوند، عقول مجرد و انسان کامل است، که سالک از ابتدای سلوک تا حدود مقام قلب از شرّ شیطان به او پناه می‌برد، و چون سیر سالک به مقام قلب منتهی شود، مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور می‌کند و در این مقام به مقام

ملک الناس از شر تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائزانه او پناه می‌برد چنان که در مقام اول از شر تصرفات صدریه او پناه می‌برد. و چون سالک از مقام قلب بگذرد و به مقام روح برسد، چون مقام روح از نفخه الهیه است و اتصالش به حق تعالی از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است، و در این مقام مبادی حیرت و جذب و شوق شروع می‌شود، در این مقام به اله الناس پناه می‌برد. و چون از این مقام ترقی کند و ذات بدون آئینه شئون نصب العین او شود و به عبارت دیگر به مقام سر برسد، «اعوذ بک منک» مناسب او می‌شود. شاید این سؤال پیش بیاید که در استعاذه‌ها بیشترین چیزی که کاربرد دارد، استعاذه به نام شریف الله است و حال آنکه در هیچ یک از مقامات ذکر از آن به میان نیامد. امام خمینی به این پرسش مقلد اینگونه پاسخ می‌دهد که، استعاذه به الله به دلیل جامعیت، با همه مقامات مناسب است و آن در حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه‌ها مقیده‌اند بنابراین استعاذه به اسم الله در تمام مقامات صورت می‌پذیرد (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳۳-۲۳۲).

حاصل این قسمت: مستعاذبه، از نظر ابن عربی همان اسماء الهی است و با توجه به مرتبه فرد سالک متفاوت می‌شود: فردی که در مرتبه صفات است، به اسم هادی خداوند پناه می‌برد و فردی که در مقام ذات است، به «رب الناس»، «اله الناس» و «ملک الناس» پناه می‌برد، ابن عربی اگر چه «مستعاذ به» را با توجه به مسلک وحدت عرفانی خویش توضیح می‌دهد و با این مبنا «مستعاذ به» را اسمای الهی معرفی می‌کند، اما در اینکه در هر مرحله از استعاذه باید به کدام اسم باری تعالی پناهنده شد را با توجه به نقل که در اینجا همان سوره فلق و ناس است، توضیح می‌دهد لذا در تبیین مستعاذبه نیز از نقل استفاده کرده است. از نظر ملاصدرا مستعاذبه «کلمات الله» و «الله» است. اگر فرد به خلوص بندگی و رجوع تام رسیده باشد و در دریای توحید غوطه ور شود، از استعاذه به کلمات الله به استعاذه به الله انتقال پیدا می‌کند. از نظر امام خمینی استعاذه فرد در مرتبه ابتدای سلوک به مقام ربوبیت- اگر ربوبیت فعلیه باشد با کلمات الله منطبق می‌شود- و بعد از این مرتبه، وارد استعاذه به خود ذات باری تعالی با قید های «ملک الناس» و «اله الناس» می‌شود. در این بخش نظر امام خمینی ضمن داشتن تفاوت، شبیه به نظر ابن عربی است. دلیل این شباهت رویکرد «عرفانی- نقلی» به موضوع است با این توضیح که هر دو اندیشمند در مقام تبیین مستعاذبه علاوه بر رویکرد عرفانی، از منابع نقلی واحد، یعنی سوره‌های ناس و فلق بهره برده‌اند. ملاصدرا نیز در این بخش اگر چه در اصل کلام خویش بحثی عقلانی ارائه داده است و لذا نظر وی متفاوت با ابن



عربی و امام خمینی است، اما در بخشی از کلام وی بحث او اندکی صبغه عرفانی پیدا کرده است و لذا اندک تأثیری از ابن عربی در این عبارات ملاصدرا مشهود است.

### ۵. مستعاضاً لاجله

در این بخش به این مسأله پرداخته می‌شود که غایت استعاضه چیست؛ یعنی، ما با استعاضه در پی چه چیزی هستیم و یا به عبارت دیگر استعاضه برای چه چیزی وضع شده است. در این مورد ابن عربی سخنی نگفته است، لذا به طرح آرای دو دانشمند دیگر اکتفا می‌شود.

**دیدگاه ملاصدرا:** از نظر ملاصدرا چون انسان به نحوی آفریده شده است که استعداد هر گونه کمال و فضیلتی را دارد و همچنین استعداد مقابل هر کمال را نیز دارد، و از طرفی مطلوب‌های انسان و مقابل آنها نامتناهی است، در نتیجه بر هر انسان واجب است که به خاطر هر مطلوب از آن چیزی که وی را از آن مطلوب منع می‌کند، خواه وجودی باشد و خواه عدمی، استعاضه کند. ملاصدرا در پاسخ به این سؤال که این شرور مقابل خیرات که انسان در برابر آنها بالقوه است و باید برای کسب خیرات از آنها به خدا پناه ببرد، کدامند و آیا صرفاً رذایل اخلاقی است، یا این که شرور دیگری از قبیل مرض، فقر و ... نیز می‌تواند باشد، پاسخ می‌دهد که شرور مقابل خیرات یا از اعتقادات حاصل در نفوس می‌باشد و یا از باب اعمال صادر از قوای نفوس و ابدان و یا انفعالات وارد بر انسان از خارج.

اما قسم اول، جمیع عقاید باطل را در برمی‌گیرد. این عقاید نامتناهی‌اند. همان‌طور که معلومات ناهتناهی‌اند. تمام آرا و مذاهب باطل فرقه‌های گمراه در عالم در این عقاید باطل قرار دارند. هفتاد و دو تا از این فرقه‌های باطل در اسلام و بقیه خارج از آن هستند و «... أَعُوذُ بِاللَّهِ» استعاضه از هر کدام از اینهاست.

قسم دومی که متعلق به اعمال نفسی و بدنی است، بخشی از آنها چیزهایی است که در آخرت ضرر می‌زند و بخشی از آنها در دنیا. آن بخشی که در آخرت زیان وارد می‌کند، عبارت است از آنچه به حسب نص کتاب، سنت، اجماع و قیاس، و نیز به حسب آنچه از این اصول با اجتهاد استنباط می‌شود، خداوند از آنها نهی کرده است و اینها قابل حصر نیستند. آن بخشی که در دنیا زیان می‌زند، عبارت است از تمام دردها، بیماری‌ها، مشکلات و سختی‌ها که آنها نیز قابل شمارش

نیستند، همان‌طور که در علم طب معلوم شده است که در هر یک از اعضا بلکه هر جزء کوچک از یک عضو، انواع دردها و بیماری‌ها می‌تواند وجود داشته باشد.

قسم سوم؛ یعنی انفعالاتی که از خارج بر انسان وارد می‌شوند، عبارت است از تمام مکروهاتی که به انسان می‌رسد از سوختن و غرق شدن و فقر و قتل و ...، که قابل شمارش نیست و بر هر عاقلی واجب است که از این شرور پناهنده شود و هرگاه اراده کند که بگوید «اعوذ بالله» تمام این اقسام از اجناس سه‌گانه و انواع انوعاش و انواع انواع را که قابل شمارش نیست، در خیالش حاضر کند. سپس بداند که قدرت تمام مخلوقات برای دفع این شرور کافی نیست. در این زمان به علیم قدیری که قدرتش شامل تمام مقدورات است و علمش محیط به آنها است، پناه می‌برد و می‌گوید: «اعوذ بالله من شر ما خلق و من شر ما علمت و ما لم أعلم» (ملاصدرا ۱۳۸۹ ج ۱: ۳۷۷).

**دیدگاه امام خمینی:** از نظر امام خمینی سالک در هر مقامی که باشد، غایتی دارد و این غایت به دست آوردن کمال و سعادت است، و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی‌ترین است و دامی از دام‌های او مانع از به دست آوردن آن کمالات می‌شود، سالک ناچار می‌شود برای به دست آوردن مطلوب خویش، از آن شیطان و دام‌های او به خداوند پناه ببرد.

آنچه برای انسان مستعید مطلوب بالذات است، از سنخ کمال، سعادت و خیر است و آن به حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است. سالک تا در خانه نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش حصول کمالات نفسانی و سعادات طبیعی است و این در مبادی سلوک است. چون از خانه نفس خارج شود و از مقامات روحانی و کمالات تجردیه ذوقی نمود، مقصدش عالی‌تر و مقصودش کامل‌تر می‌شود، و به مقامات نفسانی پشت پا می‌زند، و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه می‌شود. چون از این مقام نیز عبور کند و به سر منزل سر روحی برسد، مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند، و لسان باطنش در اول امر «وَجْهَتْ وَجْهِي لَوَجْهِ اللَّهِ»، و پس از آن «وَجْهَتْ وَجْهِي لِأَسْمَاءِ اللَّهِ أَوْ لِلَّهِ» و پس از آن «وَجْهَتْ وَجْهِي لَهُ» شود. و شاید «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» راجع به مقام اول باشد به مناسبت فاطریت.

خلاصه اینکه، سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول کمال و سعادت است بالذات. و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی‌ترین و دامی از دام‌های او مانع از حصول است، ناچار سالک از آن شیطان و شرور و دام‌های او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی به حق تعالی پناه برد. پس، در حقیقت غایت استعاده برای سالک، حصول آن کمال مترقب و سعادت

مطلوبه است. و غایة الغایات و منتهی الطلّبات، حق تعالی جَلّت عظمته است، و در این مقام یا پس از آن، همه چیز محو شود، جز او جلّ و علا و استعاذه از شیطان بالتّبع و در حال صحو واقع می شود (امام خمینی ۱۳۷۰: ۲۳۴-۲۳۳).

بنابر آنچه گفته شد، از نظر ملاصدرا و امام خمینی انسان مستعد کمالاتی است و از آنچه مانع کسب این کمالات می شود، پناه می برد. حال از دیدگاه ملاصدرا این کمالات، و شروری که در مقابل این هاست هر چیزی می تواند باشد، ولی از نظر امام خمینی این کمالات همان کمالات معنوی است که انسان سالک در مسیر سیر الی الله به آن می رسد و آنچه مانع کسب این کمالات است، تنها همان شیطان و دام های آن است که انسان باید از آنها به خداوند پناه ببرد. آنچه در این عبارات مشهود است این است که غایت استعاذه که در لسان امام خمینی به شیوه عرفانی تبیین شده، در قالب کلمات و عبارات ملاصدرا بیان شده است لذا از این جهت شبیه به ملاصدرا است.

### جمع بندی و نتیجه گیری

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، ذکر استعاذه از دیدگاه سه اندیشمند و متفکر عرفان و فلسفه؛ ابن عربی، ملاصدرا و امام خمینی بود. تتبع در آراء و نظرات این سه اندیشمند این نتیجه را بدست می دهد که هر کدام با توجه به مشرب خویش به تبیین این ذکر پرداخته اند: ابن عربی و امام خمینی تفسیر عرفانی و ملاصدرا تفسیری عقلانی از آن ارائه داده اند.

استعاذه دارای چهار رکن مستعید، مستعاذبه، مستعاذمنه و مستعاذلّاجله می باشد. این نحو تقسیم بندی در آثار ابن عربی مشهود نیست و وی حتی از این عناوین نیز استفاده نکرده است و تنها با تعمق در آثار وی می توان مطالبی در مورد حقیقت استعاذه، مستعید، مستعاذبه و مستعاذمنه یافت. تطبیق این عناوین بر مطالبی که وی به نحو پراکنده در آثار خویش در مورد استعاذه ذکر کرده است، از جانب نویسنده است. به زعم نویسنده دلیل این امر آن است که ابن عربی نه تنها اصل مسأله را از نقل گرفته بلکه در تبیین حقیقت آن نیز نقل را اساس کار خویش قرار داده است؛ وی در تبیین حقیقت استعاذه دعایی را که از رسول اکرم (ص) روایت شده، اساس کار خود قرار داده است و در انواع استعاذه متأثر از آن دعاست. علاوه بر این مستعاذمنه و مستعاذبه را در آثار ابن عربی تنها در تفسیر سوره ناس و فلق می توان یافت. از آنجا که وی در زمینه مستعاذلّاجله در نقل

مطلبی پیدا نکرده، متعرض آن نیز نشده است. به عبارت دیگر، استعاذه مستقیماً مورد نظر ابن عربی نبوده است تا در قالب مبحثی مستقل به ارکان آن پردازد.

از نظر ملاصدرا استعاذه مسأله‌ای نقلی است که می‌تواند مورد بحث عقلی قرار گیرد. وی بر آن است که آنچه در بحث از استعاذه به مقاصد عقلی تعلق دارد، بر پنج رکن استوار است که عبارتند از استعاذه، مستعید، مستعاذُبه، مستعاذُمنه و مستعاذُلاجله. وی بر خلاف ابن عربی، این دسته بندی را ترتیب داده و در تفسیر قرآن از هر یک از این ارکان به نحو مبسوط سخن گفته است.

ملاصدرا و ابن عربی از یک سو مسأله نقلی واحدی را مورد بحث قرار داده اند، اما از سوی دیگر ابن عربی به آن نگاه عرفانی و ملاصدرا (با توجه به بیان خود وی) به آن رویکرد عقلی داشته است. بنابراین هر یک از این دو اندیشمند دیدگاهی مستقل از دیگری ارائه داده‌اند.

امام خمینی نیز همچون ملاصدرا به نحو مبسوط به بحث پیرامون استعاذه پرداخته است. وی مطالب را همچون ملاصدرا دسته بندی کرده و تحت همان عناوین آورده است، جز اینکه وی استعاذه را اصل قرار داده و آن را دارای چهار رکن دانسته است. ملاصدرا «بحث از استعاذه» را دارای پنج رکن دانسته است و خود استعاذه را نیز جزء ارکان قرار داده است. اما امام خمینی خود «استعاذه» را دارای چهار رکن می‌داند. بنابراین تفاوتی در این زمینه بین دو نظر وجود ندارد.

امام خمینی به این مسأله نقلی، رویکردی عرفانی داشته و آن را به شیوه عرفانی تبیین کرده است. نظرات ایشان، در بخش‌هایی شبیه به نظرات ابن عربی (به خصوص در بحث مستعید و مستعاذُبه) و در بخش‌هایی شبیه به نظرات ملاصدرا (خصوصاً در انتخاب عناوین برای ارکان استعاذه، دسته بندی و در توضیح غایت استعاذه که مفاهیم عرفانی خویش را در قالب عبارات ملاصدرا بیان کرده است) است ولی با وجود این دارای تفاوت‌های زیادی است که می‌توان آن را یک رأی مستقل در کنار رأی ابن عربی و ملاصدرا دانست. به زعم نویسنده امام خمینی به عنوان کسی که آثار هر دو اندیشمند را از نظر گذرانده چون آرای ابن عربی نظام‌مندی آرای ملاصدرا را نداشته است، آرای خویش را که با رویکرد عرفانی است، در قالب و دسته بندی ملاصدرا بیان کرده است، لذا آرای وی از جهت محتوایی به آثار ابن عربی و از جهت ساختاری و نظام‌مندی شبیه به آرای ملاصدراست.

به طور کلی استعاذه از جمله مسائلی است که نقل، سبب طرح آن در آثار عرفا و فلاسفه شده است. و هر یک از این سه اندیشمند آن را از نقل گرفته و به تبیین عرفانی و فلسفی آن پرداخته‌اند.

لازم به ذکر است که ابن عربی و امام خمینی در مقام تبیین استعاذه نیز از نقل استفاده کرده‌اند اما ملاصدرا صرفاً مسأله را از نقل گرفته و به تبیین عقلانی آن پرداخته است و اگر در ضمن تبیین خویش از نقل استفاده کرده است صرفاً به عنوان مؤید سخنانش بوده است.

چنان که ملاحظه شد ابن عربی و امام خمینی با تبیینی که از استعاذه ارائه دادند آن را مخصوص سالک الی‌الله معرفی کردند و امام خمینی نیز صرفاً استعاذه را از شیطان بیان کرد در حالی که ملاصدرا استعاذه را به نحو عام مطرح کرد و مستعید را نفس انسان جزئی معرفی کرد نه صرفاً سالک الی‌الله و مستعاضاً منه را نیز کل شرور عالم دنیا و آخرت بیان کرد نه صرفاً شیطان. و از طرفی آنچه از ظاهر آیات و روایات برمی‌آید، استعاذه به عنوان یک امر عام به کار رفته است نه اینکه مخصوص گروهی خاص باشد و همچنین مستعاضاً منه نیز به طور مطلق هر نوع شری بیان شده است نه اینکه صرفاً یک نوع شر، یعنی شیطان باشد. لذا این طور به نظر می‌رسد که تبیینی که ملاصدرا از استعاذه و ارکان آن ارائه داده است، نسبت به تبیینی که ابن عربی و امام خمینی از آن ارائه داده‌اند به آیات و روایات نزدیک‌تر است.

## منابع

- ابن عربی، محیی‌الدین محمد بن علی. (۱۴۲۲ق) *تفسیر ابن عربی (تأویلات عبد الرزاق)*، تصحیح سمیر مصطفی رباب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ . (بی تا) *فتوحات مکیه*، بیروت: دارالصادر، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ . (۱۹۴۶) *فصوص الحکم*، تعلیقه ابوالعلاء عقیفی، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۰) *آداب الصلاة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۵) *تفسیر سوره حمد*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۳) *سر الصلاة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ نهم.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۱۶ق) *شرح دعاء السحر*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- بالی زاده حنفی، مصطفی بن سلیمان. (۱۴۲۲ق) *شرح فصوص الحکم*، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.

- جامی، عبدالرحمن. (۱۴۲۵ق) شرح فصوص الحکم، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۸) مهم الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- خوارزمی، تاج‌الدین حسین. (۱۳۷۹) شرح فصوص الحکم، با تصحیح حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.
- قیصری، داود. (۱۳۷۵) شرح فصوص الحکم، با تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی. (۱۳۶۰) اسرار الآیات و انوار البینات، مقدمه و تصحیح از محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۹) تفسیر القرآن الکریم، تصحیح و تحقیق محمد خواجوی با مقدمه و اشراف سید محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۳) مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح از محمد خواجوی، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی